How they toiled and sweated to get the hay in! But their efforts were rewarded, for the harvest was an even bigger success than they had hoped.

Sometimes the work was hard; the implements had been designed for human beings and not for animals, and it was a great drawback that no animal was able to use any tool that involved standing on his hind legs. But the pigs were so clever that they could think of a way round every difficulty. As for the horses, they knew every inch of the field, and in fact understood the business of mowing and raking far better than Jones and his men had ever done. The pigs did not actually work, but directed and supervised the others. With their superior knowledge it was natural that they should assume the leadership. Boxer and Clover would harness themselves to the cutter or the horse-rake (no bits or reins were needed in these days, of course) and tramp steadily round and round the field with a pig walking behind and calling out ‘Gee up, comrade!’ or ‘Whoa back, comrade!’ as the case might be.

And every animal down to the humblest worked at turning the hay and gathering it. Even the ducks and hens toiled to and fro all day in the sun, carrying tiny wisps of hay in their beaks. In the end they finished the harvest in two days’ less time than it had usually taken Jones and his men. Moreover, it was the biggest harvest that the farm had ever seen. There was no wastage whatever; the hens and ducks with their sharp eyes had gathered up the very last stalk. And not an animal on the farm had stolen so much as a mouthful.

آنها چگونه زحمت کشیدند و عرق ریختند تا توانستند علف را به داخل بیاورند! اما تلاش آنها جواب داد، زیرا نتیجه از آن چیزی که انتظار داشتند موفقیت آمیزتر بود.

گاهی اوقات کار دشوار می­شد؛ این ابزارها برای انسان­ها طراحی شده بودند نه برای حیوانات، و اینکه هیچ حیوانی نمی­توانست از ابزاری که نیاز به ایستادن بر روی دو پای عقب خود بود استفاده کند، خود یک مانع بزرگی بود. اما خوک­ها آنقدر باهوش بودند که برای هر مشکلی راه حلی پیدا کنند. اما درباره اسب­ها، آنها با وجب به وجب زمین آشنایی داشتند و براستی کار چمن­زنی و شن­­کشی را از جونز و افرادش بهتر انجام می­دادند. خوک­ها درواقع کار نمی­کردند اما دیگران را هدایت و نظارت می­کردند. با دانش بالایی که داشتند طبیعی بود که آنها باید رهبری را برعهده بگیرند. باکسر و کلوور خود را به ابزار چمن­زنی و شن­کشی می­بستند (البته در این روزها نیازی به افسار و دهنه نبود) و زمین را پیوسته دور می­زدند، و خوکی در پشت سر می­رفت و بر حسب اقتضا بلند می­گفت: «هی رفیق» یا «هُش رفیق».

 همه حیوانات حتی محقرترین آنها در برگرداندن و جمع­آوری یونجه کار انجام می­دادند. حتی اردک­ها و مرغ­ها تمام روز در زیر آفتاب زحمت می­کشیدند و تکه­های ریز یونجه را با منقار خود حمل می­کردند. نهایتا آنها کار برداشت محصول را دو روز زودتر از زمان معمول که جونز و افرادش صرف می­کردند به پایان رساندند. به علاوه، این بیشترین محصول برداشتی بود که مزرعه تا به حال دیده بود. هیچ چیز هدر نرفته بود؛ مرغ­ها و اردک­ها با چشمان تیز خود آخرین ساقه­ها را جمع کرده بودند و هیچ حیوانی در مزرعه به اندازه سر سوزنی دزدی نکرده بود.